



شعر یا سرود رهایی

نقد و بررسی دانشنامه‌ی شعر

محمد رضا تبریزی شیرازی

محقق، نویسنده و مورخ تاریخ سیاسی معاصر

مدت‌ها بود مترصد فرصت مناسبی بودم تا درباره‌ی **دانشنامه‌ی شعر** اثر جدید استاد ارجمند، ادیب، نویسنده، شاعر، مترجم و حقوقدان برجسته آقای پروفیسور سید حسن امین، این دانشی‌مرد پرکار و هنرآفرین، چیزی بنویسم و به بررسی و نقد این اثر بپردازم ولی گرفتاری‌های گوناگون فرهنگی (نگارش و چاپ و تجدید طبع یکی دو کتاب که طبعاً سیر اندیشه و نظام فکری نگارنده را با اشکال مواجه می‌ساخت)، مانع و رادعی بر این دین روحی و معنوی بود. اکنون که این مانع مرتفع شده، خوشحال و مسرورم که به عهد و پیمان خود وفا نموده، مقاله‌ی حاضر را در نقد و بررسی این اثر به رشته‌ی تحریر می‌کشم.

اما در این مدّت در تمام رشته‌های علوم انسانی، روز به روز با عقب‌گرد و واپس‌گرایی مواجه شده‌ایم؛ علومی که در توسعه‌ی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور و جامعه نقش حیاتی و درجه اول را ایفا می‌کند.

غفلت و تسامح از این امر به خاطر این است که نه به این علوم بها دادیم و نه برنامه‌ریزی صحیح و مدونی در خور این علوم که روزگاری این سرزمین در دانش‌های انسانی، شهره آفاق و در سراسر گیتی حرف اول را می‌زد، ارائه دادیم!!!

از سال ۱۳۳۰ شمسی که ملک‌الشعراى بهار جان به جان آفرین تسلیم کرد و به دنبال خاموشی او، علامه دهخدا، استاد احمد بهمنیار، استاد سعید نفیسی، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، استاد جلال‌الدین همائی، استاد عبدالحمید بدیع‌الزمانی، استاد عبدالعظیم قریب، استاد علامه سید محمدحسین طباطبائی، استاد علامه سید محمد فرزانه، استاد مجتبی مینوی، استاد دکتر رضازاده شفق، استاد نصرالله فلسفی، استاد عباس اقبال آشتیانی، استاد دکتر محمد اسماعیل رضوانی، استاد رشید یاسمی، استاد محمدتقی مدرس رضوی، استاد دکتر علی‌اکبر فیاض، استاد فاضل تونی، استاد سید محمد محیط طباطبائی، استاد دکتر محمد معین، استاد دکتر ذبیح‌الله صفا، استاد دکتر پرویز ناتل خانلری، استاد دکتر عباس زریاب خوئی، استاد دکتر غلامحسین یوسفی، استاد دکتر احمدعلی رجائی بخارائی، استاد دکتر محمود هومن، استاد دکتر یحیی مهدوی، استاد احمد فردید، استاد سید محمدکاظم عصار، استاد محمدجواد مصلح، استاد دکتر

□ نام کتاب **دانشنامه‌ی شعر** است که در ۴۹۸ صفحه متن فارسی و ۳۸ صفحه متن انگلیسی در قطع وزیری توسط انتشارات دایره‌المعارف ایران‌شناسی در سال ۱۳۸۷، انتشار یافته و شمارگان آن مشخص نشده است. این تألیف منیف مشتمل است بر یک پیشگفتار و شانزده بخش یا فصل متن اصلی، تحت عنوان‌های: چیستی شعر، فیزیک و متافیزیک شعر، تاریخ و جغرافیای شعر، کارکرد شعر در جامعه، شعر مجاز و شعر غیرمجاز، شعر، هنر ملی ایرانیان، جامعه‌شناسی شعر، ادوار شعر فارسی، طبقات شاعران، تأثیر جامعه و سیاست در شعر، انواع شعر، قالب‌های شعر فارسی، سال‌شمار شعر جهان و ایران، کتاب‌شناسی، نمایه و بخش انگلیسی که مؤلف دانشمند در عنوان‌های فرعی هر یک از این بخش‌ها و فصل‌های شانزده‌گانه توضیحات مستوفی و ارزشمندی ارائه نموده است که حقاً بدون هیچگونه مجامله و فروتنی ساختگی، جای آن دارد که این کتاب نه فقط مورد استفاده و مطالعه‌ی شاعران، ادیبان و هنرمندان قرار گیرد، بل شایستگی و پرمایگی آن را دارد که به عنوان کتاب درسی در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترای زبان و ادبیات فارسی تدریس شود تا دانشجویان ادبیات را فصاحت و بلاغت افزایش و غنای ادبی و سرمایه‌ی معنوی آنان را افزون کند. مایه‌ی بسی تأسف است که اگر در چند دهه‌ی گذشته، در زمینه‌ی علوم تجربی و ریاضی، پیشرفت‌هایی داشته‌ایم و در دانش‌های پزشکی، مهندسی، الکترونیک، علوم فضائی و هسته‌یی، به دستاوردهای قابل ملاحظه و چشمگیری رسیده‌ایم،

علی اکبر سیاسی، استاد دکتر محمدباقر هوشیار، استاد دکتر لطفعلی صورتگر، استاد دکتر مهدی حمیدی شیرازی، استاد علی اصغر حکمت، استاد دکتر مهری آهی، استاد دکتر ضیاءالدین دهشیری، استاد دکتر محمدجعفر محبوب، استاد دکتر سیدضیاءالدین سجادی، استاد دکتر جواد شیخ الاسلامی، استاد دکتر حمید عنایت، استاد حسینعلی راشد، استاد شهید مرتضی مطهری، استاد دکتر غلامحسین صدیقی، استاد دکتر علی شریعتی، استاد شهید دکتر محمد مفتح، استاد محمود شهبابی، استاد دکتر سیدعلی شایگان، استاد دکتر عبدالحسین علی آبادی، استاد دکتر کریم سنجابی، استاد دکتر محمد نصیری، استاد سید محمد مشکوه، استاد علامه محمدتقی جعفری، استاد دکتر سیدجعفر شهیدی و صدها استاد فرزانه‌یی که در رشته‌های تخصصی خود در علوم انسانی شخصیتی ممتاز و کم‌نظیر بودند، به خاموشی گرائیدند، دیگر هیچ کس جایگزین آن‌ها نشد و رشته‌های علوم انسانی با فقر استادان دانشمند روبه‌رو گردید.

اکنون پروفسور امین، جانشین آن بزرگواران است. این انسان فرزانه و فرزند خلف عالم فقیده، سید علینقی امین که اشتهار علمی آن بهشتی‌روان را نیازی به توصیف نیست، خود مسلمانی است پاک‌اعتقاد و به ادب عربی و انگلیسی تسلط کامل دارد و در ادبیات کهن و معاصر و نیز علوم قضایی، بویژه تاریخ حقوق ایران استادی مسلم است، با زبان گویا و بحرّی که در شیوه‌ی سخنوری دارد، جای آن دارد که با فقر شدیدی که امروز در کلیه‌ی رشته‌های علوم انسانی، احساس می‌شود، شورای انقلاب فرهنگی با ادب و احترام از مشارالیه دعوت به عمل آورد تا شاگردانی چون خود در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری تربیت نموده و در این راستا، متولیان فرهنگ کشور چراغ به دست بگیرند و در اقطار و اکناف مملکت بگردند و چنین فرزنانگان گوشه‌نشینی را کشف نمایند تا علوم انسانی که در حال نزع و جان‌کندن است، از مرگ حتمی نجات دهند. ان شاءالله

شاهد مقال، همین کتاب **دانشنامه‌ی شعر**، اثر پروفسور امین است. شعر، سرود رهایی انسان‌های آزاده‌بی‌ست که این کره‌ی خاکی را جایگاهی آرام‌بخش و ملجاء و مأوایی امن برای زیستن نیافته‌اند. هم از این‌روست که حافظ این رند هوشمند که جرایم و جنایات هولناک و بی‌حد و حصر این موجودات دو پا در این خاکدان تیره و تار، دامن بشریت را در سراسر گیتی ملوث و آلوده ساخته است، می‌گوید:

حجاب چهره‌ی جان می‌شود غبار تنم

خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سرای چو من خوش‌الحانی است
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم
عیان نشد که چرا آمدم، کجا رفتم

دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس

که در سراچه‌ی ترکیب تخته‌بند تنم
اگر به قول حافظ، جان انسانی، در قفس تن محبوس است، این دنیای دنی و زشت و پلشت و فسادآلود، برای انسان‌های شریف و وارسته، به مثابه‌ی سیاه‌چال تنگ و تاریک و غم‌بار و دردناک است که پدیده‌ی شعر و شاعری تا حدّی می‌تواند تسلی‌بخش و غمگسار روح و روان لطیف و ظریف دردمندان باشد. آری این لطیفه‌ی نهانی که انسان را به سرزمین رویاها و تخیلات روح‌پرور عشق و سرمستی می‌کشاند. این پدیده‌ی هنری که از اعماق وجود طبایع حسّاس، روح‌های شدیدالتأثر و سرشت‌های لطیف، نشأت گرفته و واقعیات زشت و نازیبای زندگی را به نیروی تخیل، چهره‌یی زیبا می‌دهد، این نغمه‌های روح‌نواز و آرام‌بخشی که انسان را از پلیدی روزمرگی‌های این سپنجی‌سرای خفقان‌آور به سرزمین‌های زیبای آزادی و نجات، رهنمون می‌شود. این جوهر سیال و توصیف‌ناپذیری که انسان را از غوغای سرسام‌آور زندگی رها ساخته و به ابدیت پیوند می‌دهد. این چنین پدیده‌یی را شاید بشود به‌عنوان شعر یاد نمود. شعر ناب و بی‌غل و غش و حرکت‌آفرین و انسان‌ساز باید چنین حالتی را در گوینده‌ی هنرآفرین و خواننده و شنونده‌ی هنرشناس، ایجاد کند. به همین سبب، تعریف دقیق و جامعی از شعر که چنین نیرو و قدرت محرکه‌یی را در انسان تولید کند، بسیار دشوار می‌شود.

با توجه به این اصل هر تعریف و وصفی که اندیشمندان گیتی، از روزگاران دیرین، از شعر نموده‌اند، راهی به مقصود نیافته‌اند و عجبی نیست که هگل، فیلسوف معروف آلمانی، در رساله‌ی مشهور خویش «فن شعر» می‌نویسد:

«تعریف شعر و بیان اوصاف اصلی آن، مشکلی است که تقریباً تمام کسانی که در این باب سخن رانده‌اند، از حل آن فرومانده‌اند.»
مع‌هذا نباید چنین انگاشت که هنرشناسان و نقّادان، چه شرقی و چه غربی، به رغم اختلاف‌آرایی که در بیان ماهیت شعر از خود بروز داده‌اند، سخنان زیبایی در توصیف و تعریف و ستایش شعر نگفته باشند.

غیر از ابوعلی سینا دانشمند و فیلسوف بزرگ ایران، نظامی عروضی سمرقندی، شمس قیس رازی که آقای پروفسور امین در کتاب خویش، تعاریف آن‌ها را در زمینه شعر آورده‌اند، محمد بن محمد آملی، دانشمند ایرانی قرن هشتم هجری در اثر نفیس

خویش **نفایس الفنون فی عرایس العیون** می‌نویسد:

«شعر صنعتی‌ست که قادر شوند، بدان برایقاع [هم‌آهنگ ساختن] تخیلاتی که مبادی انفعالات نفسانی گردد. پس مبادی آن، تخیلات باشد.»

ابویعقوب سکّاکي خوارزمی ادیب بزرگ ایرانی قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری در کتاب خویش **مفتاح العلوم** می‌نویسد: «شعر عبارت از سخن موزونی‌ست که مقفی باشد و بعضی قید مقفی را از تعریف انداخته و گفته‌اند قافیه... و رعایت آن... برای شعر، به اعتبار آن که شعر است، لازم نیست بلکه از جهت امری عارضی مثل آن که شعر مصرع یا قطعه یا قصیده باشد و یا آن که

کسی شعری با قافیه خاصی اقتراح کند، رعایت قافیه در شعر لازم می‌گردد...»

استاد فقید، علامه دهخدا در **لغت‌نامه ذیل واژه‌ی شعر** می‌نویسد: «شعر کلامی‌ست، مرتب، معنوی، موزون، خیال‌انگیز و به قصد. فرق بین شعر و نظم آن است که موضوع شعر عارضه‌ی مضمونی و معنوی کلام است، در حالتی که موضوع نظم عارضه‌ی ظاهری کلام می‌باشد.»

به عبارت دیگر موضوع شعر احساس‌انگیز و مبین تأثرات بی‌شائبه‌ی شاعر است ولی نظم فقط سخن موزون و مقفی است مانند **نصاب** فراهی و ایاتی از این قبیل که درباره‌ی موضوعات مختلف علمی

است. در حقیقت همان‌طور که سخن موزون مقفی را که احساس‌انگیز نباشد، نظم می‌نامیم نه شعر، سخن خیال‌انگیز و احساس برانگیز را نیز که عاری از وزن و آهنگ باشد، نثر مسجع شاید نامید، نه شعر، زیرا موزونی، خود یکی از برترین شرایط تأثیر شعر است.

شعر از دیدگاه هنرشناسان و اندیشمندان غرب

ولتر نویسنده و فیلسوف فرانسوی شعر را موسیقی روح‌های بزرگ و حسّاس می‌خواند. لامارتین شاعر و نویسنده‌ی بزرگ فرانسه آن را نعمه‌ی درونی و زبان فراغت و احلام می‌داند. شکسپیر شاعر و نمایشنامه‌نویس نام‌آور انگلیس می‌گوید:

«شعر آن موسیقی است که هر کس در درون خود دارد.»

کانت فیلسوف معروف آلمانی، شعر را چنین تعریف می‌کند: «در میان هنرهای زیبا، شعر که خاستگاه آن در ژنی است و از همه کم‌تر طبق دستور یا نمونه ساخته‌شدنی است، مقام اول را داراست، زیرا هوش را گسترش می‌دهد، به نحوی که نیروی خیال را آزادسازد تا این نیرو در داخل حدود یک مفهوم داده شده و در میان گوناگونی‌های بی‌حد صورت‌های ممکنه که با آن مفهوم می‌خوانند، صورتی را عرضه کند که بیان آن مفهوم را با سرشاری اندیشه‌ها همراه سازد...»

شوپنهاور فیلسوف و متفکر آلمانی، در تعریف شعر می‌گوید:

«برای ساده‌ترین و درست‌ترین تعریف شعر، می‌توانم این تعریف را پیشنهاد کنم که شعر همانا هنر به کار انداختن نیروی خیال به وسیله‌ی کلمات است.»

اما با این همه تعاریفی که از شعر شده است، هیچ کدام جامع و مانع و وافی به مقصود نیست. زیرا مشکل اساسی در تعریف و شناخت «ماهیت شعر» آن عنصر اصلی شعر یعنی «لطیفه‌ی نهانی» است که غیرقابل توصیف و بیان است. دیگر این که تعاریفی که در شناخت شعر، توسط اندیشمندان و هنرشناسان ایرانی و عرب شده است، غالباً به اشکال ظاهری و لفظی شعر توجه شده که در عرف

ادب، از آن به نظم تعبیر می‌شود.

از سوی دیگر، سخنان شعرا و نویسندگان، فلاسفه و نقّادان ادبی غرب، در رابطه با شعر اروپایی است و بیش‌تر به جنبه‌های احساسی آن توجه شده است.

ادیب، نویسنده، مورخ و منتقد بزرگ ادبی روزگار ما زنده‌یاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، بر این باور است که: «عیب بزرگی که در این گونه تعریف‌ها وجود دارد، آن است که هماهنگی لازم را بین ماده و صورت شعر رعایت نکرده‌اند.»^۲

بعضی فقط متوجه ماده و لطیفه‌ی معنوی آن بوده‌اند و بعضی غالباً صورت و جنبه‌ی ظاهری آن را در نظر گرفته‌اند. اما آن لطیفه‌ی معنوی که ماده‌ی شعر و جوهر وجود آن است،



چیز توصیف‌ناپذیری است که بعضی آن‌را «تخیل» و بعضی «تقلید» خوانده‌اند و شاید آن را نه تخیل بتوان خواند و نه تقلید بتوان نامید. صورت وضعیت ظاهری نیز که جنبه‌ی لفظی شعر را می‌سازد، طبعاً تغییرناپذیر و از این رو شعر نزد صاحب‌نظران به مثابه‌ی امری «ادراک‌ناپذیر» و یا «لااقل امری» «توصیف‌ناپذیر» تلقی شده است. باری هر کدام از این تعریفات از جنبه‌ی ناقص و در خور بحث و گفت‌وگوست.

کسانی که شعر را کلام موزون و مقفی دانسته‌اند، لطیفه‌ی نهانی را که اساس شعر و ماده‌ی وجود آن است از نظر دور داشته‌اند و یا آنان که سخنی خیال‌انگیز و موزون شمرده‌اند، نه از وظیفه‌ی شگرفی که شعر در تزکیه‌ی نفوس و تهذیب عواطف دارد، ذکری کرده‌اند و نه به حقیقت‌گویی ارزنده‌ی که شعر را از رویاهای کودکانه و خیال‌باقی‌های جنون‌آمیز جدا می‌کند، اشاره‌ی نموده‌اند.

در واقع شعر دارای ماده و صورتی است. ماده‌ی آن معنی و مضمونی است که اساس شعر محسوب است و صورت آن وضع و آهنگی که شعر را از صورت‌های دیگر سخن جدا می‌کند. ترکیب این ماده و صورت است که شعر را می‌سازد.

اما ماده‌ی شعر چیست؟ از دیرباز در این مورد اختلاف است. قدیمی‌ترین عقیده، در این مورد پندار کسانی است که ماده‌ی شعر را تقلید دانسته‌اند.

افلاطون گویا نخستین کسی است که این عقیده را اظهار کرد. وی شعر را تقلید طبیعت شمرد و چون جهان طبیعت را خود سایه و تصویر «مثل» می‌دانست، شعر را چون آن تصویر که کودکی به تقلید تصویری دیگر پردازد، عبث و بیهوده انگاشت و تأثیر آن را نیز نکوهش کرد. بر این رای افلاطون نیز مانند سایر آراء او، ارسطو اعتراض کرد و جای اعتراض نیز هست، زیرا در این تقلید که افلاطون می‌گوید، دخل و تصرف «تخیل» را نباید فراموش کرد و بنابراین نباید آن را یک‌سره عبث و بیهوده شمرد. تقلیدی که شعر از عالم طبیعت می‌کند، هرگز آن را تا درجه‌ی یک تصویر فرود نمی‌آورد. آن‌چه از لطف و زیبایی در جهان هستی پدید نیامده است، خیال شاعر آن را می‌آفریند و به‌وجود می‌آورد. اما چون وسیله و ابزاری که شعر برای تصویر و تجسم طبیعت به کار می‌برد، مقید و محدود است، از این رو آن‌چه در شعر تقلید طبیعت محسوب می‌شود، در واقع تصویر آن نیست. رؤیا و شبح خیال‌آمیزی از آن است. اگر تقلید برای تبیین ماهیت هنر کافی باشد، برای بیان تمام اقسام و شقوق آن، مخصوصاً برای بیان شعر کافی نیست. شاید در حجازی و نقاشی بتوان از تقلید سخن گفت، اما در موسیقی و مخصوصاً در شعر، مشکل می‌توان از تقلید نام برد.

در شعر چنان که هگل نیز می‌گوید فقط در مورد انواع توصیفی،

می‌توان گفت تقلید وجود دارد. تقلیدی که تمام نیست. در این تقلید، هنرمند می‌کوشد که خود را به طبیعت نزدیک کند و آن را درک و بیان نماید. از این قرار شاعر بی‌آن‌که در برابر طبیعت، سر تسلیم فرود آورد، به قول «سیدنی» جهان دیگری می‌آفریند که در آن موالید و آثار یا از موالید طبیعت زیباترند و یا شکل تازه و خاصی دارند. بنابراین شاعر، فرمانبردار طبیعت نیست. همکار و دستیار آن است.

از این قرار تقلید هنرمند، تقلید کاهلانیه‌ی نیست، بلکه نیروی تخیل وی نیز در این تقلید، تأثیری شگرف و محسوس دارد، زیرا قریحه‌ی شاعر، در ایجاد شعر، دو عمل انجام می‌دهد: یکی آن‌که ماده‌ی مضمون را از جهان خارج می‌گیرد و دیگر آن‌که مواد را به قانون «نیکی و زیبایی» به هم پیوند می‌دهد. بنابراین اگر در شعر تقلیدی وجود دارد، از آن‌جا که تحت‌تأثیر تخیل نزدیک به مرحله‌ی ابداع و ایجاد می‌رسد. به رغم پندار افلاطون، تقلیدی عبث و بیهوده نیست.

افلاطون شعر را مولود شوق و الهام می‌دانست. این شوق و الهام، خود جز تخیل و قدرت شگرف آن چیزی نیست. اما شعر که خود مولود و مخلوق تخیل شاعر است، باید در خواننده و شنونده نیز موجد تخیل باشد. این نکته‌ی است که از زمان ارسطو، همواره، صاحب‌نظران بدان توجه داشته‌اند.

نیز در تعریف شعر گفته‌اند: «توصیف هنرمندانه‌ی است که با زبان موزون و هیجان‌انگیز از جمال مطلوب به عمل آید.» این تعریف از ابهام خالی نیست، اکنون نزد غالب منتقدان، مورد قبول واقع شده است. این جمال مطلوب، زیبایی بی‌شائبه و نامحدودی است که ذوق آفریننده‌ی شاعر، در ورای جهان عینی بدان می‌اندیشد و آن را می‌سراید.

در واقع هر توصیف و تعبیری که از جمال مطلوب به عمل آید، هر قدر موزون و هنرمندانه باشد، در صورتی‌که نتواند، انسان حساس و هنرمند را به هیجان آورد، شعر محسوب نمی‌شود.

مطالعه‌ی **دانشنامه‌ی شعر** را به کلیه‌ی شاعران، ادیبان، هنرمندان، دانشجویان رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، توصیه می‌کنم و برای مؤلف از درگاه پروردگار یکتا که حکیم سخن‌آفرین است، آرزوی صحت و سلامت و سعادت و نیک‌بختی دارم. ■

پی‌نوشت

- ۱- تخته‌بند: به فتح اول و سکون دوم به معنی محبوس و در بند افتاده
- ۲- به نقل از کتاب **یادداشت‌ها و اندیشه‌ها**، مقاله‌ی «درباره‌ی ماهیت شعر»، اثر شادروان دکتر عبدالحسین زرین کوب.